

۸۹۱۶۵۱۲

۲۰۲

۵۲۱



هدایت نامہ

از آنجا که این کتاب در مدح امام المشرق والمغرب اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب است عاشقان علی و محبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب بزرگ خداید فرمایند و به حفظ کوشند بنویسند و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنود و پیش چشم خود هر وقت نگاہ راند عینک چشم خود و اندر طفلان را بجای کریم او مایمان تعلیم دهنده زیر اکرم جناب سرور انبیا محمد مصطفیٰ احمد مختصه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد می فرمایند هر آینه کرده است اللہ تعالیٰ فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر که شمار او سواد دیگر بے نداد پس هر که بیان سازد از روی یقین یک فضیلت از فضائل او بخشد اللہ گناہان زمانه ماضی و استقبال و پیرا اگر آید آن در قیامت بگناه اقلین و اگر نویسد کسی یک فضیلت از فضائل او ملائکه بر آید او استغفار کنند تا اثر آن کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود فضیلت از فضائل او بخشد اللہ آن گناه و سب که کسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل مکتوبه و سب بخشد اللہ آن گناه و سب که کسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول مقبول که نظر کردن جانب علی عبادت است و ذکر کردن و سب عبادت و قبول میناید از اللہ ایمان هیچ بنده لیکن از دوستی وی و دشمنی از دشمن وی فقط

راقم اشتم
سید فخر حسین تقوی عفی عنہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE521

از حدیث سید عالم شنیده بر من پدید
 ضحک کرده هر گسکه که بر علی فرمود حق
 غزوه بدر و احد چه چیز در پیر العزم
 بودی سر نیزه مسلح پنجگسل اندر مصاف
 گردن فلک لطف حیدر موسی را در یافتنی
 بود عداوت چه قدر ملعون را از ابن سنان
 گفت بهر صبر حیدر را چو بعد خود رسول
 بود ابن عباس و هم خویش هم صراغ حق
 گردن محروم حیدر به سیح سائل را گس
 بر شمر و روی زمین گرچه را عدا می لعین
 بلبل باغ را مر رفته ام از صفت
 زنده کردی لحن داد دی امیر انکوبین
 کوی قفس زند علی فرمود از کعبه از ان
 شکر شهید بر کس که همراه حسین ابن علی
 هیچ ترسید ترا عدا می سنان آن شیر مرد
 تا آید کردی تا آدم را خدا تو بر قبول
 رفیق بر شمر چو احمد افضح عجب و عجب
 حال بیماری من کن عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی تفوق چون حسین ابن علی
 نیست اعلام جهان در حشر با شمر رشکار
 ظل تو بر فرق هر کس که قدر سلطان شود
 هر چه خواهد آن سر اید خصم تو مولا علی
 لعن بر اعدای تو کرده چون خوشدل شوم
 بالیبت شه حسین ابن علی چون شد شهید
 کرد مهر من قفسه در خوا نگاه خود سنان
 بود و علی قفسه یا نه کسی مثل سنان
 زیر پیر فضل را کرده پاداد او را خلاص

نخست عروسی حیدر صفدر ولی ولد الزمان
 ضحک فرمایید بران شیر خدا و در حبس
 از اجنه کرد امیر المؤمنین متها و غا
 گردن اهل کوفه زان مظلوم نهودی و غا
 بود ممکن نه برود نیل از موسی شنا
 ذنبح نموده شمر سبط بنی را از فضا
 کرد اندیشه مگر چیزی درین سر خفا
 جانشین کردی نهتم المسلمین او را چرا
 داد بر سائل ندای بر در دولت سدا
 نیست اندیشه مرا گوید شسته خیمه کشت
 گلشن فردوس را آید می نه خوش افشا
 بهر خطبه گشتی بر شمر چه آن بود حق فرا
 آمدند در جرج جوهر قتل آن اهل ریا
 یافت زیر تیغ خود آن لذت آب با
 هر که از تائید حق حیدر را را رخ در دلا
 خواندی گردن چاره محصور را آن در دا
 گشتی بعد حیدر را گس بر شمر
 چون شود سوی بخت گذر تو ای باوصا
 گفت عبداللہ را از زمین قدم او شفا
 یک خب حیدر را در در محشر و قبا
 یافتی غیر علی تو این مشقت از کتب
 آیه الله القدی نازل نشان تو شفا
 لعن بر اعدای دین گر بهر جیب تو جفا
 میجو ز خون در نهان بدل دائم خدا
 بود عزیز مصطفی حیدر جو از عهد صبا
 گفت احمد شمر که را عالم در قضا
 از حبش چون یا علی او را کوی داد او را ندا

منقبت
 از حدیث سید عالم
 شنیده بر من
 پدید
 ضحک کرده
 هر گسکه
 که بر علی
 فرمود حق
 غزوه بدر
 و احد
 چه چیز
 در پیر العزم
 بودی
 سر نیزه
 مسلح
 پنجگسل
 اندر مصاف
 گردن فلک
 لطف حیدر
 موسی را
 در یافتنی
 بود عداوت
 چه قدر
 ملعون را
 از ابن سنان
 گفت
 بهر صبر
 حیدر را
 چو بعد
 خود رسول
 بود ابن
 عباس و
 هم خویش
 هم صراغ
 حق
 گردن
 محروم
 حیدر به
 سیح سائل
 را گس
 بر شمر
 و روی
 زمین
 گرچه
 را عدا
 می لعین
 بلبل
 باغ را
 مر رفته
 ام از
 صفت
 زنده
 کردی
 لحن
 داد دی
 امیر
 انکوبین
 کوی
 قفس
 زند
 علی
 فرمود
 از کعبه
 از ان
 شکر
 شهید
 بر کس
 که
 همراه
 حسین
 ابن
 علی
 هیچ
 ترسید
 ترا
 عدا
 می
 سنان
 آن
 شیر
 مرد
 تا
 آید
 کردی
 تا
 آدم
 را
 خدا
 تو
 بر
 قبول
 رفیق
 بر
 شمر
 چو
 احمد
 افضح
 عجب
 و
 عجب
 حال
 بیماری
 من
 کن
 عرض
 از
 عیسی
 من
 داشت
 بر
 عیسی
 تفوق
 چون
 حسین
 ابن
 علی
 نیست
 اعلام
 جهان
 در
 حشر
 با
 شمر
 رشکار
 ظل
 تو
 بر
 فرق
 هر
 کس
 که
 قدر
 سلطان
 شود
 هر
 چه
 خواهد
 آن
 سر
 اید
 خصم
 تو
 مولا
 علی
 لعن
 بر
 اعدای
 تو
 کرده
 چون
 خوشدل
 شوم
 بالیبت
 شه
 حسین
 ابن
 علی
 چون
 شد
 شهید
 کرد
 مهر
 من
 قفسه
 در
 خوا
 نگاه
 خود
 سنان
 بود
 و
 علی
 قفسه
 یا
 نه
 کسی
 مثل
 سنان
 زیر
 پیر
 فضل
 را
 کرده
 پاداد
 او
 را
 خلاص

نیست از طوفان محشر امت احمد را بیم
 بهشت شد نه سوی دل بند چون درین فنا
 روز و شب شکست بهت پندار از دل نهی
 غم گلزار جهان قیمت نه هرگز دیگر کسی
 آتی در گلشن اگر تفریح را از فرط شوق
 گزیند اسرار قوت اسرار امیر المومنین
 بود در راه خدایه سر تراش تا در بخت
 ز هر طاعت کار آمد نه بتوا صد بود
 ارشاد محمد مصطفی هم با علی تنها سر
 زرد رنگ آید نظر خوشه کشید از خجالت مگر
 از بی تعلیم آن استدجیان عالمیه
 با علی خود را مگو افق گفت نیردان بانی
 کرد نیردان نه کجا ذکر امیر المومنین
 موسی را که نموده آسمان روزی
 انزع البطین بوده ضیف نیردان این
 هست عبادت دیدن سوی آفتاب
 قوت بازوی احمد مورد و السالکون
 چه مجاهد علی را بیم از نار سق
 هست مروی بودی گرد غیظ احمد کس
 شیر حق ساقی کوثر شافع یوم الحساب
 یافت هم از عرش علی تر علی عالمیه مقام
 شبهه بر دربان حیدر میشوید بر اکثر
 مرتفع شیر خدا هم شمع بزم دین حق
 هست این از عالم مروی عزیز تر بن
 شاه مردان نفس احمد مصطفی یا شهیدان
 سر نیردان ضیف نیردان بوده چه عجیب
 عالمیه را داشت با جگر نیران حرم

کشتی است را گر چه اسرار علی توان خدا
 محوطات بود روزی آنجیان بن آبا
 هست چون منتظر تقلید امام انقیب
 هست آن اشک غم شیر در لبها
 گل کند رباع نیرد جامه خود در آب
 انتقال روح ممکن نه ز علم سیم
 کرد بر تو قطع نیردان جامه خود و خا
 گزیند عشق علی المرتضی را
 فرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی الوهیه را که ارادیده سنا
 داشت غیر فاطمه احدا در دست کجا
 هست ناطق حبیب الدایه بین تا اعتماد
 کرد در توبیت یاد او را نه نام ایلیا
 بهر او آمد امیر المومنین شمس النعمان
 داشت چون فرحت زول عالمیه دوا
 بیشتر فرمودی از صحاب نتم الانبیاء
 مرکز حق حیدر که اردین را با دشا
 جاو علی شافع یوم القیامت من اسما
 جز علی نه داشت یارای سخن با مصطفی
 یو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بر دوش محمد مرتفع را که چه پا
 موسی عمران بدارد چون بهشت خود
 عیسی جهنم دوش احمد شمس ایمان اضی
 مرتفع اندر رجال فاطمه اندر
 دیگر سرانند تفضیل غیبه اشقیب
 خود و گرد آن واحد و دعوت آن نهاد
 داشت کاری نه چو آن خیر نام دین را

انقامی پیش حق حیدر را چه سازم رفم
کاروان یوسف حیدر شده تا بنظلم
چون ندارد فوق در ابحار حیدر بر سر سج
در احد افتاد بر خم الرسل چون کار سخت
ماجت اهل جهان میداشت بر عاجان خو
کرد حق مبروئ انس را از دمای شیر حق
در میانانی چوشت دو حصار سلمان باشد
سنگ تهر برب بفرق نغان افتاد از غضب
خانه تیره یهودی منجلیه شد رهن کرد
دشمنان! بیشتر باشد چو قلب زیند
نشی عالم چو انشی جهان انشا بکود
ایس احمد چوین و انس چه عالم تمام
از علی المرقعه منسوب هر چستی بود
از علی جان نخواست بدست عدد و نفع مات
نیست از افتادگی غم در دلم فوسعه بدهر
چون دهم ترجیح بر احمد علی را آنچه کم
فاطمه بنت اسد شده حامله از شیر حق
دیده ام حال ریاضت مصطفی با آن رقم
گفت پیغمبر ز امت میگزارم بعد خود
سوسه دو قبله بعالم جز علی را هیچکس
مردود گشت اخست امام عصر را ختم النبی
نیست منصوص من الله جز امام اهل بیت
نوزیدان احمد و حیدر اگر مردود و لے
مرح جن و ملک مسدود جمود امام
بود غور احمد را اکنون که خدا بالای عرش
زود و بزم رومنه شاه شهیدان از مرقه
ارث از دو و با حضرت سلیمان گر رسید

در لغت گر مرسته آمد بجمی لغت
در زمین که بلاس کرد از ان ناله در
هست بر اعجاز همدقا در آن معجز نما
کار احمد دنیا بد هیچکس جز مر لغت
حیدر صفدر مقدم هست شاید گیر یا
چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
حیدر صفدر بکودانه شیر چنجه اشش را
گشت سائل بر بزدلی اقع خون آن بجایا
چون علی در خانه او فاطمه را یک روا
تاکنون در که به گردو عید در روز عزا
کرد از نام مبارک بختن آن ابتدا
مقدری روح قبول عذرا آمد مقتدا
چون بود منسوب از شهر و شش عالم و شای
داد بعد مرگ مرقه را علی گر چه پسرا
گرمین خشکیده که را همچو حیدر که را
مصطفی شمس المصطفی باشد علی بدر الدجا
داد یک میوه بود طالب چو مشرم پایا
سنگ لبتی بر شکستی چو غالب اشتها
ایک کلام الله در کثرت را نومی شما
با حبیب حضرت نیردان بکوده اقتدا
میکنند ارشاد که آن مرد کافر مطلقا
کو بود از شما عیسی و دیگر لعین الم پیشوا
هست نورشید رخشان مصطفی حیدر شما
جانشین احمد را حیدر شمع بزم ارتضا
با خاب فاطمه میدر را کرده تخت را
هست خضر عشق سومی بنیاد اگر بر بنوا
وقف مال انبیا باشند حق استرا

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین

مان احمد هست مروی که سید مرتضیٰ زین
 شریعتون یاس بود سگاه من سازد مگر
 از رود در بهشت بنامیم از انبیا حق
 چون دعا می او بپسیردان بگردی شجاعت
 بر امام شناعشتر غیری را گریه و بود
 اگر کند تقلید سید دیگر را جز بکلی
 اکثری اعدای حیدر را خدا کرده غی
 دشمنان مرتضی را چو بود حاصل ز ریش
 نام پاک یقین کرده رفتم چسبان کنند
 همچو من را علم چون تقلید حافظ می کنند
 چه حقیقت کیمیا دار و در بر روح قبول
 کیست در عالم که نه محتاج حیدر آن بود
 خوش نه چون بر قتل خود سید الشهدا شدی
 مینویسد قطب لاقطاب او را اعدای علی
 چون شود که امیده نه بر جریخ ماه چاره
 قلب مونس را از ان عرش خدا گشتا بجای
 سودا زلف مرتضی دار و از ان گرد سیه
 توبه آدم را طفیل مرتضی گشته قبول
 سبب بر منزه فضل خدا سے ذوالن
 هست مدد و خ تو حلال کلمات جهان
 فاطمه در حشیه از یزدان جوگر دوستیست
 آستان مرتضی راه از یزدان آن شرف
 زان غصه فریغ از گردان نشد جان بر سر
 از دعا و یو چو کرده سید حسن ابن علی
 هست مروی چون ظهور مهدی باو سے شود
 این قصیده را بگردم نام مقصود نجاست
 هر زبانی اگر بخشش است احمد شده

از زمینداران خاصه و غیره و در هر یک
 بوسیله وادی زمان محمد بن علی
 شد اگر کسی بخت بر هر یک از این
 زمان سبب نام حسن ابن علی شد خیر
 بعد از محمد مصطفی هست او را با محمد
 بهر که او را از اسادات گشتن آن
 هر چه میخواهند حق میکردن یا منین
 کرد و در پاس لویه مطلقا با ملتقا
 دیده بر دیوار درام مردان برادر و با
 نیست بے تأیید خیر و اندانین ابن
 کوه را فیض از فیض نگه حیدر طلا
 از علی المرتضی دارند گر چشم خفیا
 بود از جان جهان او را چو آنجا ملحقا
 هر که از زبور و حیدر بر نفیر مردان
 در فراق حیدر صفدر اگر دارد و اس
 چون دلای مرتضی نیروان در و کو
 مشک طبت مشک چین مشک خنک مشک
 قبله حاجات چون او را ندانند خفیا
 سوی دیگر نه سوی مرتضی دار و
 از زمانه دارا نرسیده نه دل را ما دعا
 هست مروی در قیامت تملک گرد و یا
 قیصر و خاقان بران باشند و اجم
 نام نبردی را بخت از وی که سودای حرا
 بود خود از مصلحت خالی نه آن کا
 احضر و بامردان روح الامین بدین
 من فراموش علی المرتضی علم خیر
 خادمان بخت را نیست از و خنک

ما مضى من الدنيا

1985

25

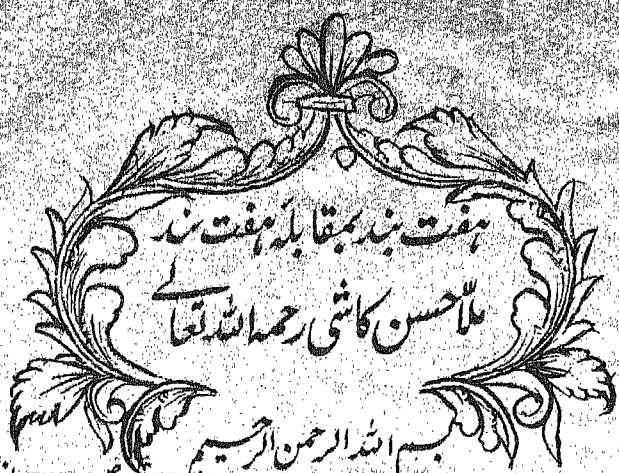
5

بامقصد چو گر از این دایره بود
چون عیسی مرتضی علیه السلام
بودی لایق نظام حق عیسی اول اگر
پیش تو خواند قصیده مدحیه مداح تو
شوق ز انگشت بنی شد بر فلک اگر چه قصه
کرده امداد یونس داده او را سخبات
هست از وقت شهادت نه غم آل رسول
چو غصه سازند او را فرج بی آری خورشش
اشقعات در جهان سازد جو با صبر و صلوة
مرتضی اعلی نباشد زان پس ختم الرسل
ام حسب آیه زان خواندی سر سبب بنی
چون ز عالمگیر نعمت خان عالمی کردی خوش
فرق را پاک کرده شوم سوی خیمت را بهیشتاب

بیش دکم هر چه دهر یزدان بسازد کفایت
کرد آتش را با بر اینیم یزدان الطفا
عزل او را از برات احمد بطور دوی چرا
چام گوشه در صله از تو بخوابد ساقی
کرد از حکم تو رحمت بر فلک جید در فلک
کرد چون در اطنین مایه یادای جید در فلک
هست مروی کردی بر آل نبی آدم بکا
هر که زانوی خاص رب نباشد مشک
جز حسین ابن علی پیدا که شد دیگر کذا
به چو دوش مصطفی آن یافت جای مرتقا
یو ذرا صاحب کعبت هم عجیب آن ماجر
دوستان مرتضی را این نباشد اقتضا
اندین نه ساسی باید بیا شوق القوا

طه قال انذر منینک
یا بصیرة الصبیحة ۱۳

فری چون کو کونان محتار نه باشد بیابان
هست آن بر سر وقامت مرتضی گردن بالا



<p>السلام ای آسمان ملت و شرع مبین موشی طور امانت سدر در هر دو جهان روغن قندیل کعبه رونق بیت الحرام نوح طوفان قیامت کشتی امن و امان بانی شرع محمد مثل اهل ضلال حاجه زرد بزدان خویش بادشاو سلطان بازوی حتم الرسالت ناصر دین خدا سابق الاسلام مغز آیه و السابقون هر چه خیر و شر شود بر ارض روز و شب مدام قائمی الحاجات مثل آدم و حوا و تنو از حدیث مصطفی شاه شده ظاهر بها از برگ جان قوی باشد قبرین تر خدا</p>	<p>عیش دولت مصطفی را در حرم بالاشین عیشی چرخ ولایت از خدا هر دم قرین بوکل گلزار ایمان نیز سر و باغ دین آیت رحمت چو احمدیم شفیع المذنبین جانشین مصطفی اعظم امیر المؤمنین دست حق مشیر خدا افضل امام المسلمین واقع ستر محمد هم امام اولین جانب دو قیله ساحه جدرین العابدین عرض ای سلطان دین از تو مهیلا در زمین فاطمه را منعقد فرمود به عرضش برین بودی پیدای آن زمان که بود آدم باو طین نخن افریبا آیه در قسردان شاه پیرین</p>
---	---

مهر بان نیز بر تو چون دادم رسول الله بود
گردم و لحیم تو در عالم رسول الله بود

<p>طاهر جان ای خدا در بندگر کشند قلنس از روایات صحیح ظاهر افسردن از علی کرد بینائی عطا او را خدا سه دو بها پرسد از من رخ احدی این بچرخ بچمین</p>	<p>سموی صحرا ای کفایت بر در تو دارم هوس بوده محبوب محبوب خدا را هیچکس کرد نابینای چشم خود ز دامنش چوس که ترا کرده سوا سوسه حیدر صفدر عوس</p>
--	--

هست این هم زار در عشق شمشاه نجف
بودی هر دم نام یزدان بر لب پاک علی
داد سلمان را را فانی از اسد فقیر خدا
بر نفسی نه بمصومین شاید تا کنون
عاشقیران و غار چون بود زان مرگ
جز در پاک علی ماران نه اسد خدا
چون بود نور شید روشن انقدر نه بفلک
مشرق و مغرب بود و گام فرس تیر او

نیت مثل جگر صفیر رسول کردگار
العلی منی انامنه سگفته بار بار

عش را چون در خور یابیت نه داور یافته
قرب باینزدان زیاده داری از احمد مگر
زان ترا ما مور کرد یزدان تبلیغ برات
تا قضا کرد نماز تو نه رجعت کرد چون
پای تو بردوش احمد یابی اوبالاعرش
از منی دفتر اگر تیغ از خدا سه ذره لمنین
کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو مباح
نفس بر مرصعات یزدان چون نهال فروزی
کرد و انجم از انازل خدا در شان تو
بیر خلافت گنبت تو بعد ختم الانبیا
گفت اشد از علی الکفار خود یزدان ترا
چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شبها

زان تو خود معراج بردوشن هم میر یافته
مصطفی بیرون پرده با تو اندر یافت
با حبیب خود ترا یزدان چو همسر یافته
حکم تو بر چرخ چارم شاه خاور یافته
رتبه معراج زان اسطی تو حیدر یافته
آبر از احمد و یزدان بر او بر یافته
اختیاری زین نه بهتر آن چو دیگر یافته
زان لی آرام از احمد تو بستر یافته
بر ضلالت دشمنانت را چو اکثر یافت
دال عشاق تو دو آیه مگر بر یافته
کافر آکلن چون ترا در جنگ خمیر یافته
کرد طفیل عشق تو بر مهر مقدر یافته

هست ای محمدا را رنجیب دل تو این محب
باشی تو در بند مولای تو در ملک عرب

مصلطه
بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی
کفر دایم فسوق دانستن میان مصطفی
نوش فرمودی نه تا آب دمان مصطفی

مصلطه
مخسبیل کعبه ایمان لبان مصطفی
محکم کجی ترا گوید چو ختم المسلمین
لب را نه از شیر مادر ساختی هرگز تو تر

چنانکه استخوان نیست کرد و زان باری
که در نوا حصا کل اشیا خدا چون خود شما
سوی گوشت نه مخاطب روز خب گوید چس
بهی و احد تو و احمد و اگر بنید کنی
واری آن نسبت به احمد هر چه بارون از کلیم
ساکنان چرخ خب تو دهند سویت ندا
پستوای وین ز صلب تو پست گشتند شما
دش بر عرش علا فرمودی با احوط عیام
در محاذیت جو دیگر بار عدا و قاتم کنند

یافتمی حصه و اولی از بخوان مصطفی
 است در بابین باطن از زبان مصطفی
 آسمی یوسف کوئی در کاروان مصطفی
 هست احوال آن به نزد عاشقان مصطفی
 هست بر طریقین ثابت از میان مصطفی
 نیز اعظم کوئی بر آسمان مصطفی
 یازده مثل تواند خواند از مصطفی
 گشت چون بر عرش زین منیران مصطفی
 خرتو چون بوده در دیگر از دوان مصطفی

کون چشتم کطف شانا ایک نظر و سوی من
تا در جست کشا در خود خلا بر روی من

دوش آنحضرت پاست یا امیرالمومنین
عادی سائل را چون خاتم در کوع ارمطه
پیر بود خاتم را قدری در سخا پیشتر
فکرم محمود حاصل با ایاز آید بران
درها اگر کم نفا گوید چو در قسرات خدا
خفتی بچرف و خطر شایه چو بر جای سب
حضرت نیرادان آن شرف که آمد
روی در هر امری که از حضرت نیرادان دعا
شدت و در باب خلافت از آسمان بجای نزل
چون قارون را بگدایانیت چه آمد در خیال
در شرق تو نهایت آرد محض تار تنگ
حضرت نیرادان به جنت والنس در خم غدیر

اسلمه ترا ز عرش جایت یا امیر المومنین
کرد خود نیز دان ثنایت یا امیر المومنین
طاهر از قرآن نجات یا امیر المومنین
گرفت ظل بهایت یا امیر المومنین
زان نه مقصودی سلوایت یا امیر المومنین
کرد زان مدحت خدایت یا امیر المومنین
قیصرو خاقان گدایت یا امیر المومنین
کرد اجابت حق دعایت یا امیر المومنین
خاص در دولت سرایت یا امیر المومنین
گر غنی ساز عطایت یا امیر المومنین
خواهد از نیز دان لقایت یا امیر المومنین
مستمر کرده ولایت یا امیر المومنین

کرویدوان زبان فسیحیم خست و ناکار ترا
بود خکار خداو گیر نه خون کار ترا

ی تو انم روح تو آن نه که شایان شمت
ستیزان تو حید پیدا ای زمان کبریا

ز انکه در قسریان خود می روان تا بخوان
مطلبه رنگین که آن شاهان و دیوان شاست

Handwritten signature: *محمد علی قزوینی*

[illegible]

چه حدیث مصطفی را ذکر در وصف است اگر
در قیام النجاة شمشادان عالم میشود
چه بحسن توریس یوسف اگر اسی شاه حسن
بر درت از کاسه نور شید شد طاهر را
زرد رنگ آید نظر خورشید چون نه بر فلک
پیش قمر تو چه رتبه قصه قیصر بود
چون ترا گویم نه فخر حضرت آصف شها
بر فروشی نفس را چون تونه بر مرقی حق
از جراح طور روشن چون نه خانات بود
ده زخوان خود نصیب ای شمه کونی مکان

در کتاب الله سه صد آیه در شان شماست
گوهر نایاب آن شما که از کان شماست
یوسف مصری بمصرت از غلامان شماست
کاسمان هم بر درت از یک گدایان شماست
گرچه آن نخلت زده از روی تابان شماست
طائر صد ره اگر چه مرغ الیوان شماست
حضرت ختم الرسالت گریسمان شماست
حضرت خالق عالم گرچه جانان شماست
ژانگه همچون فاطمه شمع شبستان شماست
گر سینه حق تعالی شما با فضل خوان شماست

باتو بایر کورد در دستان دشتن
چندای عیسی مرا بیمار تو ان دشتن

ای پسران طوریان اهل عالم را امام
سرمه چشم اهل نیش موسی طور کبریا
کیست مثل در جهان ای هدیک عین یقین
باب شهر علم احمد استاد جبریل
هم برادر هم وزیر مصطفی هستی شما
یوسف مصر جمال و موسی طور حلال
گوهر دریای عظمت لعل کان کرمت
ایلیق ایام را بعد امام المسلمین
آیه الیوم الملت لکم نازل شده
هم سخاوت هم شجاعت ای امیر المؤمنین
مطلع دیوان عالم مقطع اشعار حق
نبیست مدح تو شها کار بشیر زانکه خدا

آفتاب آسمان دین بس خیر الانام
عیسی چرخ اهل دانش خسرو عالم مقام
خوا بکا هست فرش احمد مولد بیت الام
عالم هر یک زبان هم قاضی باز و حیا
نسبت مارون بداری بابنی تو لا کلام
هم سپهر احتشام و مهر اوج احت
خسرو ملک ولایت نور رب ذوالکر
داد شما حضرت دین را یافت
کرد احمد باتو چون کار رسالت
کرد بر تو حضرت خلاق عالم حق
عالم علم لدنی شافع روز قیام
در کلام خود ترا امداح شما و السلام

چون شدی بروش ختم المسلمین تو جاوین
رفت خود دور از یاد تو نمود عرش برین



حوال مصنف

مصنف کتاب ہذا اولاد شامزادہ موسیٰ مہرقع ابن امام محمد تقی علیہ السلام سے ہیں اور ہندوستان میں مورث اعلیٰ انکے سید عبداللہ تقی آئے جنکے بیٹے سید زید جو سید ساہو کے رشتے میں بھائی اور داماد ہیں اور انکی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہو اور کشتی اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرب بڑا کانون ہر کہ قریب اسی کے موضع سی یا چٹانہ سال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے یک جہدی اور دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گئے مشکس میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بمقتضا آب و خورش شہر اوہ محلہ میران پورہ اپنی سرحد ال میں بود و پاش رکھتے ہیں اور شہر ال والے سید علاؤ الدین ماہر و جعفری و صالحی خراسانی کی اولاد سے ہیں اور مصنف اپنی والدہ کے ناموں جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و مغفور سے پہلے تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ وفات یہ ہے

تاریخ

رفت زین دنیا ی فانی چون نعیم بود در باغ سخن خوش بلبلی ت در نظم آن طبع فصیح من چو گویم وصف ذات پاک او سال تار تیش فلک گفتا کہ لای	شد دل منم درین ماحم دو نیم شد سبک زین باغ چون بگو نیم خاص در تار سنج امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم تحت بجنات النعیم
اور اب انکے چھوٹے بھائی جناب شیخ محمد نعیم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ مکاناتی شاعر ہوتے چلے آتے ہیں چنانچہ انکے بھائی جناب شیخ غلام اشرف صاحب متخلص بنار اپنی مثنوی حسن جو بہرین بطور مناجات کے خدا سے شکر عرض کرتے ہیں	تسل یا کم از جلال الدین دوم

است خاکرومی یہ دریا سے علوم

قطعه تاریخ وفات نیز شاهر علی صاحب مرحوم مری مختار از مختار

بندر جوین کوهر کرم کی	از هو سق سق قرین نثار علی
کمانت سق سق سق سق سق	بیا عدین برین نثار علی

قطعه تاریخ وفات میان بی بخش مرحوم از نیم مرحوم

میان سق سق سق سق سق	شکسته سق سق سق سق سق
بطف سق سق سق سق سق	بگو سق سق سق سق سق

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید شاهر حسین عرف سق سق سق سق سق
خلف مختار از مختار

شاهر آن مالک خراسان کرم	کر کرم سق سق سق سق سق
روز چهارم داولین سق سق	روز و مولود این سق سق سق
شد چو این سق سق سق سق	گفت سق سق سق سق سق

قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید شاهر حسین خلف مختار از مختار

چو اختار سق سق سق سق	تولد هوا سق سق سق سق
لکسی از سق سق سق سق	پیر صورت ماه انور سق

رباعی سق سق سق سق سق

غرق خون بد دل سق سق سق	فرق به فرق که آن تاج سق سق
قطره بنیان که در این صد سق	در شد اما شک چشم عاشق سق

رباعی سق سق سق سق سق

این دل آرزو ام شاد دل سق	قاتل با دلبری شد لیک سق
بدر کامل کاس از شکاب سق	شد لعل اما چه حاصل سق

رباعی سق سق سق سق سق

کار من آخر شد و آخر من سق	مشت خاک من غبار کوچه سق
سالم خون جگر در ناف آه سق	شک شد اما چه حاصل سق

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که رساله مقصود نجات ماه جون شمس با ختم رسیده فقط

१२.२

१९१५०१२५

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

۲۲۰۲	۸۹۱۵۵۱۴۲
۵۲۱	
مقصود بنیات	

Date	No.	Date	No.